نگاه

در تکریم چهلمین سالگرد شهادت آیت‌الله سید اسدالله مدنی

بر محمل جهاد مداوم

■ **شاهد توحیدی**

شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی، در سال ۱۲۹۳ه.ش، در دهخوارقان (آذرشهر فعلی) به دنیا آمد. او در چهار سالگی مادر و در ۱۶ سالگی، پدرش را از دست داد و کودکی سختی را از سر گذراند. در جوانی به قم رفت و از محضر آیات عظام: حجت کوه کمره‌ای، سیدمحمدتقی خوانساری و مدت چهار سال از دروس فلسفه، عرفان و اخلاق امام خمینی کسب فیض کرد. او پس از مدتی به نجف اشرف رفت و ضمن تکمیل تحصیلات عالی خود، به دستور آیت‌الله حکیم، تدریس لمعه، رسائل، مکاسب و کفایه را آغاز کرد و در مدت کوتاهی، از اساتید برجسته حوزه علمیه نجف شد. وی در نجف از محضر اساتید بزرگی چون آیات عظام: سید عبدالهادی شیرازی، حکیم و خوئی بهره‌ها برگرفت و از مراجع بزرگ آن حوزه، اجازه اجتهاد دریافت کرد. شهید مدنی مبارزات سیاسی و اجتماعی خود را از دوران تحصیل در قم شروع کرد. رضاخان و عوامل داخلی استعمار تلاش می‌کردند زمینه ترویج بهائیت را در ایران فراهم کنند و به همین دلیل سرمایه‌داران بهایی در آذربایجان و مخصوصاً تبریز، اداره نقاط حساس اقتصادی از جمله کارخانه‌های برق را به عهده داشتند. آیت‌الله مدنی به زادگاه خود رفت و در آنجا با روشنگری‌های شجاعانه، مردم را به تحریم برق و نیز داد و ستد با بهایی‌ها تشویق کرد. آیت‌الله مدنی با مبارزین آن دوره، از جمله آیت‌الله کاشانی و شهید نواب صفوی رابطه نزدیک داشت، تا آنجا که وقتی شهید نواب صفوی، به اندیشه مبارزه با کسروی افتاد، آیت‌الله مدنی کتاب‌هایش را فروخت و پولش را به شهید نواب داد تا اسلحه تهیه کند. در سال ۴۲ و به دنبال آغاز نهضت اسلامی، شهید آیت‌الله مدنی از جمله نخستین کسانی بود که به دعوت امام لبیک گفت و در نجف، کلاس‌های درس خود را تعطیل و با سخنرانی‌های افشاگرانه، مبارزه خود را با رژیم شاه علنی کرد. وی در نجف سردمدار جریان دفاع از نهضت امام بود.

وی حرکت تبلیغی خود را از روستای دره مرادبیک در همدان، شروع کرد و با انتقال به شهر همدان، بر مبارزات خود افزود. وی در سال ۴۶، ممنوع‌المنبر شد و با آن‌که بردن نام امام و داشتن رساله ایشان جرم محسوب می‌شد، با کمال شجاعت در هر مناسبتی مرجعیت امام را مطرح و به نفع ایشان تبلیغ می‌کرد. در اواخر

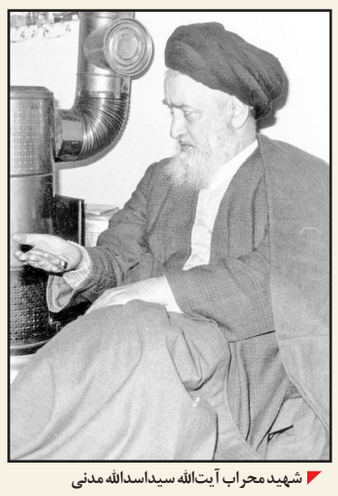

شهید محراب آیت‌الله سیداسدالله مدنی

سال ۵۴، شهید مدنی ممنوع‌الخروج می‌شود. او برای ادامه مبارزات، به گنبدکاووس می‌رود و در آنجا با کمک روحانیون مبارز، مدرسه علمیه منظریه و مسجد جامع شهر را به پایگاه مبارزاتی تبدیل می‌کند. رژیم بار دیگر احساس خطر و او را به بندر کنگان تبعید می‌کند، اما این تبعید بیش از سه هفته طول نمی‌کشد و به علت بیماری، در تاریخ ۵۷/۵/۳ به مهاباد فرستاده می‌شود. در بین راه با حسن خلق، اعتماد مأمور را جلب و او ترک خدمت می‌کند و شهید مدنی، به خرم‌آباد می‌رود. آن شهید بزرگوار در هر شهری که اقامت می‌کند، منشأ خدمات فراوان و به‌خصوص روشنگری بسیار می‌شود و همه عمر شریف خود را به مبارزه و خدمت می‌گذراند. همزمان با اوج‌گیری انقلاب اسلامی، نقش بی‌بدیل او در همدان آشکار می‌شود. روزی که لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه برای سرکوب مردم به سمت تهران حرکت می‌کند، شهید مدنی به همراه مردم همدان با دست خالی و کفن‌پوشان، در برابر تانک‌ها می‌ایستد و با دادن تعدادی شهید و مجروح، جلوی حرکت تانک‌ها را می‌گیرد.

پس از به ثمر رسیدن انقلاب، این یار قدیمی امام همچنان به تلاش‌های خستگی‌ناپذیر خود ادامه می‌دهد. وی در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی، از سوی مردم همدان به نمایندگی انتخاب می‌شود، سپس امام او را با اختیارات تام به امامت جمعه آن شهر منصوب می‌کنند. با شهادت آیت‌الله قاضی، شهید مدنی از سوی امام، به امامت جمعه تبریز منصوب می‌شود و بارها از سوی حزب خلق مسلمان، مورد تهدید قرار می‌گیرد و حتی جایگاه نماز جمعه‌اش به آتش کشیده می‌شود، اما شهید مدنی پیشاپیش نمازگزاران حرکت و نماز جمعه را برگزار می‌کند. او که در طول سال‌های قبل از انقلاب، با قدرت تمام در برابر رژیم ستمشاهی ایستادگی و تبعیدهای پی در پی را تحمل کرد، پس از انقلاب نیز در برابر مزدوران و جاسوسان امریکا ایستاد و از حریم اسلام و قرآن حمایت کرد و لحظه‌ای امام و انقلاب او را تنها نگذاشت. سرانجام این مجاهد بزرگ در ۲۰ شهریور ۱۳۶۰، پس از اتمام خطبه‌های نماز جمعه به دست یکی از منافقین کوردل به شهادت رسید.

یادش گرامی باد.

۱۳۱۳، رضاخان پس از سفر به ترکیه و دیدار با آتاتورک، برای سیاست تجدد آمرانه، انگیزه بیشتری یافت

نظری بر تکاپوی قزاق، برای فرهنگ‌سازی در خطه آذربایجان

تغییر هویت اقوام ایرانی به مدد امریه و چماق!

■ **معصومه محرمی**

مقالی که در پی می‌آید، بر آن است که سیاست رضاخان در دوران سلطنت خویش را از منظر فرهنگی و در منطقه آذربایجان مورد تحلیل قرار دهد. آذربایجان به دلیل سابقه طولانی فرهنگی در دوران مشروطیت و قبل از آن همیشه مورد توجه حکومت‌ها بوده است. به همین دلیل است که شهر تبریز به «شهر اولین‌ها» معروف شده است، به طوری که اولین شهرداری، مدرسه، پست، سالن سینما و تئاتر، ایستگاه آتش نشانی و غیره در این شهر ایجاد شده است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

■ **چند و چون فرهنگ‌پردازی رضاخانی**

جامعه سنتی ایران بعد از انقلاب مشروطیت، نیازمند تغییر و تحول می‌نمود و الگوی مدرنیته اروپایی، تنها الگوی مورد پذیرش کسانی بود که مبلغ تجدد در کشورمان بودند! گفتمان مدرنیسم از نوع ایرانی و کپی‌برداری شده آن در عصر پهلوی استیلا یافت. ویژگی‌های اصلی این گفتمان، تمرکزگرایی، ناسیونالیسم، سنت‌ستیزی، عقل‌گرایی به معنای مدرنیستی آن و اقتدارطلبی بود. همین گفتمان سیاسی در عصر پهلوی، با تأکید بر ناسیونالیسم، تمرکز سیاسی و سکولاریسم موجب حذف نهادها و گروه‌های سنتی از صحنه سیاسی- اجتماعی در ایرانِ آن روز شد. اساس سیاست‌های فرهنگی دولت در دوره رضا شاه، بر سه خط مشی اصلی یعنی تجدد، مرکزگرایی و ملی‌گرایی استوار بود! الگوی «تجدد آمرانه» - که بنیان حکومت پهلوی، از لحاظ نظری بر آن استوار بود- دارای ویژگی‌هایی ذیل بوده است:

۱- اصلاحات از بالا و بدون شرکت بدنه اجتماعی، بر جامعه تحمیل می‌شود.

۲- این شیوه از تجدد، اراده و باور نخبگانی است که برنامه‌ریز و مجری نوسازی هستند و می‌پندارند که اراده به تنهایی، برای دگرگون‌سازی جامعه کافی است! اینها اغلب توده مردم را «مشتی جهالِ» بی‌بهره از حقوق تلقی می‌کنند که از مصلحت خود ناآگاهند و تنها چون ماده خامی هستند که دستان توانای نخبگانی هوشمند، می‌تواند آن را به شکل دلخواه خود در آورد![1] حاکمیت تمام توان خود را به کار می‌گرفت که گفتمان ناسیونالیستی بر ساحت فرهنگ و سیاست این دیار، حاکم شود. اما تشکیل چنین هویتی همگون و یکپارچه - که خود را خالص بداند همیشه با خشونت همراه است! اگر سعی برنامه‌ریزان فرهنگی بر این باشد که هویت ملی را بدون مشارکت سنت‌ها، آداب و زبان دیگر اقوام پایه‌ریزی کند، در درازمدت موجب نابودی و خشونت فرهنگی خواهد شد!

■ **پروژه یکسان‌سازی فرهنگی**

با نگاهی گذرا به وضعیت فرهنگی و ادبی دوره مشروطه، می‌توان گفت که ادبیات آن دوره از نظر فکری، بسیار متنوع و پویا بوده است! آزادی مطبوعات، رشد چشمگیر انتشار روزنامه‌های مختلف را در پی داشت. دوره مشروطه، دوران پر باری برای رشد و پیشرفت زبان ترکی نیز بود. نشریات مهمی که در آن زمان در تبریز منتشر می‌شدند، عبارت بودند از: «آذربایجان، آنا دیلی، وطن دیلی، ای ملا عمو و صحبت» که به زبان آذری منتشر می‌شدند. نشریات «فریاد و فروردین» به دو زبان «فارسی - آذری» در ارومیه انتشار می‌یافتند. از شاعران معروف آن عهد، می‌توان به میرزا علی معجز شبستری اشاره کرد که مهم‌ترین شاعر آذری نویس دوره مشروطه محسوب می‌شد.

پی‌ریزی ناسیونالیسم غیر دینی توسط پهلوی اول، به حذف واژگان اسلامی و در نهایت به ایجاد فرهنگستان در سال ۱۳۱۴ منجر شد که وظیفه‌اش وضع لغات تازه مورد احتیاج زبان فارسی و تبدیل بعضی لغات بیگانه و عربی به واژه‌های فارسی بود. سیاست همگرایی ملی رضا شاه، حتی اسامی ترکی شهرها و رودهای آذربایجان را هم تغییر داد! فرهنگستان طی بخشنامه‌ای در تاریخ ۱۳۱۴/۴/۲۷، اسامی ترکی بعضی از آنها را به فارسی تغییر داد، به طور مثال: آجی چای به تلخه رود، صائین قلعه به شاهین دژ، قرا چمن به سیاه چمن و... و در بخشنامه دیگر، فرهنگستان نام ترکی بعضی از ایستگاه‌های راه آهن آذربایجان و بندرهای دریاچه رضاییه را نیز به فارسی تغییر داد! از جمله یام به پیام، هلاکو به هرزند، ناهارخوران به نام آوران و...[2]

■ **روشنفکران و فرهنگ‌سازی آمرانه رضاخانی**

رضا شاه طی ۲۰ سال حکومت قلدرمآبانه، خواسته‌های روشنفکرانی چون حسن تقی‌زاده، محمود افشار، حسین کاظم‌زاده و... را جامه عمل پوشانید. هدف بسیاری از این روشنفکران، احیای فرهنگ، زبان و هویت ایرانی به مفهوم باستانی آن بود. محمود افشار از ناسیونالیست‌های مورد اعتماد رضا شاه و سردبیر مجله «آینده» برای امحای اختلافات قومی و رسیدن به وحدت ملی، پیشنهاد می‌کند: «باید هزارها کتاب و رساله دلنشین کم بها، به زبان فارسی در تمام مملکت، به خصوص آذربایجان و خوزستان منتشر نمود... منظور از وحدت ملی، این است که در تمام مملکت، زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود، کرد، لر، قشقایی، عرب، ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشد. می‌توان بعضی ایلات فارسی زبان را به نواحی بیگانه زبان فرستاد و در آنجا ده‌نشین کرد و در عوض، ایلات بیگانه زبان را به جای آنها، به نواحی فارسی زبان کوچ داد و ساکن نمود!...».[3]

آیا راه نیل به وحدت ملی، جابه‌جایی ایلات است! یا ارسال کتب فارسی به میان اقوام بیگانه زبان «ترک و عرب» می‌تواند وحدت و انسجام ملی را میسر سازد؟ آنان نابودی زبان مادری و انتقال کودکان غیر فارسی زبان را به مناطق فارسی زبان، به عنوان یک سیاست در پیش گرفتند. آموزش مدارس به زبان‌های غیر فارسی، ممنوع اعلام شد! در راستای همین سیاست در سال ۱۳۱۹، علی سهیلی وزیر کشور طی نامه‌ای به نخست‌وزیر، پیشنهاداتی برای تعمیم زبان فارسی، در استان‌های آذربایجان غربی و شرقی داده است: «ترتیبی داده شود که کارمندان تمامی وزارتخانه‌ها، ادارات دولتی و بنگاه‌ها فارسی‌زبان بوده و برای مأمورین نامبرده، حرف زدن با زبان ترکی با ارباب رجوع، مطلقاً ممنوع شود...».

■ **مدارس و زبان آموزش در دوران رضاخان**

همانگونه که پیش‌تر اشارت رفت، نخستین بار مؤلفه‌های علم و فرهنگ، از قبیل مدرسه مستظرفه، چاپخانه، تئاتر و نمایش، عکاسی، مدرسه نابینایان و ترجمه کتب خارجی، در شهر تبریز خودنمایی کرد! با پیروزی انقلاب مشروطه، عرصه برای تاخت و تاز هواداران نظام آموزشی نو، در تبریز بازتر شد و به تدریج، تعداد مدرسه‌های جدید افزایش یافت. به گونه‌ای که در تبریز و تا سال ۱۳۰۰، حدود ۳۰ باب مدرسه ملی بنا شد! هر چه از انقلاب مشروطه می‌گذشت، تعداد مدرسه‌های ملی افزایش می‌یافت. در هر محله، جمعی از فرهنگ‌دوستان و معارف‌پژوهان هیئت‌هایی تشکیل دادند که مدارس را در برابر فشارهای خارجی حفظ نمایند. ابوالقاسم فیوضات نخستین کودکستان را برای کودکان در تبریز تأسیس کرده است. حسن رشدیه که به پدر آموزش و پرورش نوین ایران معروف شده، در پایه‌گذاری نخستین مدرسه جدید در این شهر پیشگام بوده است. با این سابقه مؤثر آذربایجان در فرهنگ و ادب ایران، انتظار می‌رفت در این زمینه، همچنان به رشد خود ادامه دهد، اما به دلایل گوناگون، دیگر هنر و فرهنگ آذربایجان آن پویایی سابق را به همراه نداشت! روزنامه تبریز اوضاع، نواقص فرهنگی آذربایجان را چنین گزارش می‌دهد: «بیکاری گسترده افراد تحصیلکرده که نه در ادارات و نه در تجارتخانه‌ها، برای آنان کاری پیدا نمی‌شود... از محصلین آذربایجان هم برای اعزام به خارجه، استفاده شود نه فقط از محصلین مرکز... معلمین آذربایجانی را هم در اداره معارف استخدام کنند! به وضع نابسامان مدارس تبریز که در قطعه کوچکی از شهر جمع شده‌اند، برسند! مدارس صنعتی و شبانه‌روزی احداث شود و معلمین فنی، صنعتی و علمی به آذربایجان اعزام شوند...».[4]

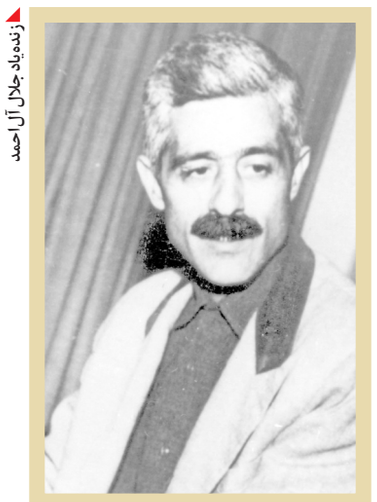

زنده‌یاد جلال آل احمد

> **جلال آل احمد: «در آذربایجان به دلیل تکلم به زبان ترکی قبل از ورود به مدرسه، کودکان ابتدایی هنگام مواجهه با زبان فارسی در یادگیری مشکل پیدا کرده و این امر باعث ترک تحصیل بعضی از آنها می‌شد. آذربایجانی ترک، علاوه بر مشکل دسترسی نداشتن به مدرسه، به مدرسه هم که رفت، نه زبان معلم فارس را می‌فهمید و نه از خط و ربط کتاب درسی سر در می‌آورد...»**

> **سیاست ناسیونالیسم ایرانی، زمینه را برای رشد فرهنگ و زبان اقوام مختلف فراهم نمی‌ساخت، بلکه در جانب ضدیت با آن حرکت می‌کرد! حتی بعضی از تئوریسین‌های حکومت رضاشاه، نابودی یا ادغام آداب و رسوم اقوام را برای نیل به وحدت ملی پیشنهاد می‌کردند. از این روی کلیت عناصر جامعه سنتی از جمله: مذهب، گرایشات فرهنگی، گروه‌های قومی و مواردی از این قبیل، به عنوان اغیار حذف شدند!**

در زمینه زبان و ادبیات آذربایجان در دوره پهلوی، باید گفت برای اولین بار در تاریخ ایران، شاهد عملی شدن سیاست و نظام اختناق فرهنگی بودیم که به تبعیت از ادبیات سیاسی، می‌توان آن را «شوونیسم» یا «فارسی‌گری افراطی» نامید. دوره رضا شاه در زمینه ادبیات، بر خلاف دوره پر جوش و خروش مشروطه، مرحله افت و خاموشی بوده است! در این برهه زمانی، اغلب شاعران و روشنفکران آذربایجان از قبیل پروین اعتصامی، محمدحسین شهریار و اسماعیل امیرخیزی، آثار خود را به فارسی نوشته اند! در عین حال شعرای ترکی همچون معجز شبستری نیز مخفیانه و به طور غیر رسمی و از زبان حال مردم، شعر می‌سرودند.

■ **روزنامه‌های آذربایجان، در دوره پهلوی اول**

گفتیم که دوران حاکمیت قزاق، یکی از ادوار خفقان سیاسی و اختناق فرهنگی ایران محسوب می‌شود. آمار و ارقام مطبوعاتی موجود، حاکی از آن است که در مدت حاکمیت وی، در کل کشور فعالیت فرهنگی و روزنامه‌نگاری چشمگیری وجود نداشته است. به تبع آن مجلات و روزنامه‌های معدودی هم که مجوز انتشار داشتند، تدریجاً به درج مطالب سرگرم‌کننده، رمان‌های پاورقی گون و مسائل ساده اجتماعی روی می‌آوردند. در این دوره شهربانی، کاملاً بر مندرجات جراید نظارت داشت. دخالت شهربانی نه فقط نسبت به مقالات سیاسی و اخبار داخله و خارجه جراید اعمال می‌شد، بلکه اعلانات روزنامه باید قبل از انتشار، به نظر اداره شهربانی می‌رسید! در هیچ یک از روزنامه‌های منتشر شده در زمان رضا شاه در آذربایجان، انتقاد و ایرادی نسبت به نظام و مقامات بلند پایه مشاهده نمی‌شود. آرامش موجود در روزنامه‌ها و جراید، حکایت از سکوت و آرامشی غمناک و گورستانی دارد! اکثر چاپخانه‌های آذربایجان بعد از ۱۳۱۴، به واسطه نبودن کار و بیکاری کارگران، تعطیل یا به تهران منتقل می‌شدند. در این دوره به دلیل ممنوعیت نویسندگی به زبان ترکی، به رغم خواست روزنامه نگاران، حتی یک روزنامه به زبان ترکی یا به صورت مشترک فارسی و ترکی، منتشر نشده است! در مدت ۲۰ سال (از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰)، در مجموع ۱۷ روزنامه در آذربایجان منتشر می‌شد که ۱۶ روزنامه به زبان فارسی و فقط یک روزنامه به زبان ارمنی، نشر می‌یافت.[6] جراید و روزنامه‌های تبریز که در دوره‌های قبل، بعد از تهران مقام اول را داشت، به مقام چهارم تنزل پیدا کرد و بعد از مشهد، اصفهان و شیراز قرار گرفت! آنچه از وضعیت مطبوعات در دوران خفقان سیاسی حکومت رضا شاه نمود دارد، تعریف و تمجید از اقدامات وی بود که اغلب صفحات روزنامه‌ها را در تیول خود داشت! عمر روزنامه‌ها کوتاه و فاقد مقاله‌های سیاسی درباره حقوق مردم، آزادی و... بود. در مجموع سیاست ناسیونالیسم فرهنگی در راستای امحای حقوق فرهنگی قومیت‌ها، نهایتاً منجر به نادیده انگاشتن ظرفیت‌های قومی شد.

■ **فرآیند کشف حجاب در آذربایجان**

رضا شاه روز ۱۱ خرداد ۱۳۱۳، وارد تبریز شد و بعد از بازدید از نمایشگاه‌های کالاهای آذربایجان، روز شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۱۳، با اتومبیل عازم ترکیه شد. شاه ایران بعد از این مسافرت و با الگوگیری از آتاتورک، دیدگاه‌های نوینی در امر ملت‌سازی پیدا کرد! یکی از تحولات اجتماعی در زمینه مسائل بانوان، کشف حجاب بود!

مردم آذربایجان که از زمان شاه اسماعیل صفوی، با مذهب تشیع عجین شده و در دوره پهلوی اول نیز یکی از مذهبی‌ترین مردمان ایران محسوب می‌شدند، نسبت به کشف حجاب از زنان، حساسیت نشان داده و خواستار حفظ پوشش اسلامی بانوان شدند. در تبریز دو مرجع تقلید مورد توجه، یکی «آیت‌الله سید ابوالحسن انگجی» و دیگری «آیت‌الله آقا میرزا صادق آقا تبریزی» به تغییر حجاب و اجباری شدن کلاه شاپو اعتراض کردند. از تهران دستور تعقیب آنان داده می‌شود که آن دو نفر توقیف و به سمنان تبعید گردند! به رغم شدت عمل عوامل مستبد رضاخانی، جریان کشف حجاب با سختی و به کندی در آذربایجان پیش می‌رفت! به طوری که این واقعیت در اسناد بر جای مانده از آن دوره، منعکس شده است: «در گزارش استاندار آذربایجان شرقی (کاظمی)، به ریاست وزرا مورخه ۱۹ بهمن ۱۳۱۶، عدم استقبال مردم از نهضت نسوان آشکار است و بی‌علاقگی مأمورین دولتی در تبریز و سایر نقاط برای حضور در مجالس و جشن‌ها همراه همسرانشان، مورد انتقاد استاندار وقت قرار گرفته است...».[7]

■ **هنر تئاتر در آذربایجان در دوران رضاخان**

با روی کار آمدن رضا شاه وضعیت هنر در آذربایجان در معرض تغییر و تحول قرار گرفت. هنر تئاتر در سال ۱۳۰۵-۱۳۰۴، با تشکیل گروه جدیدی به نام «آئینه عبرت»، رونق دوباره گرفت، ولی به زودی به خاموشی گرایید! در سال ۱۳۰۶ عده‌ای از نویسندگان و هنرمندان تبریز «هیئت نمایش تبریز» را به وجود آوردند، اما آنها هم مثل گروه آئینه عبرت، دست از فعالیت کشیدند! رکود فعالیت‌های هنری تئاتر تبریز، از سال ۱۳۰۶ به بعد، به دلایلی چند اتفاق افتاد: از یک طرف پیدایش سینماهای ناطق و از سوی دیگر اجباری بودن استفاده از زبان فارسی در تئاتر و نمایش بود که دومی برای هنر پیشگان ترک زبان، تقریباً غیر ممکن می‌نمود، چون ایشان نمی‌توانستند زبان فارسی را بدون لهجه تلفظ نمایند و نیز فقدان هنرپیشه زن را باید نام برد که به اجرای بهینه نمایشنامه‌ها لطمه می‌زد! در مجموع عامل زبان، اصلی‌ترین عامل باز دارنده‌ای شد که سبب رکود شدید هنر تئاتر در آذربایجان گشت. برای نمونه صمد سرداری‌نیا در نقل قولی از کتاب حاجی‌زاده اثر سعید منیری، ممنوعیت اجرای تئاتر به زبان ترکی را اینگونه توصیف کرده است: «میرزا باقر حاجی‌زاده، هنرمند طنزپرداز و مردمی تئاتر آذربایجان، نمایشنامه‌ای به زبان ترکی می‌خواستند اجرا کنند که با ممانعت میرزا علی اکبر مالک رئیس پلیس سیاسی تبریز مواجه می‌شوند. او با حکم و دستور، به حاجی‌زاده اعلام می‌کند که: اگر می‌خواهید نمایش دهید، باید به زبان فارسی اجرا شود. بدین ترتیب عوامل نظام خود کلمه پهلوی، تئاتر و نمایشی را که هنرمندان به زبان ترکی آذری اجرا می‌کردند، قدغن و در سالن تئاتر را بستند و مردم در حسرت ماندند!...».[8]

■ **و کلام آخر**

سیاست ناسیونالیسم ایرانی، زمینه را برای رشد فرهنگ و زبان اقوام مختلف فراهم نمی‌ساخت، بلکه در جانب ضدیت با آن حرکت می‌کرد! حتی بعضی از تئوریسین‌های حکومت رضاشاه، نابودی یا ادغام آداب و رسوم آن اقوام را برای نیل به وحدت ملی پیشنهاد می‌کردند. از این روی کل عناصر جامعه سنتی از جمله: مذهب، گرایشات فرهنگی، گروه‌های قومی و مواردی از این قبیل، به عنوان اغیار حذف شدند!

پی‌نوشت:

۱- محمدی، رضا، *آذربایجان از سلطنت رضا شاه تا دولت پیشه‌وری (۱۳۲۴ - ۱۳۲۰)*، تبریز، انتشارات شایسته، ۱۳۹۱، ص۲۷

۲- آرشیو اسناد ملی ایران شماره ۲۹۷۰۰۴۸۲۳، ۲۴۰۰۱۶۰۸۱

۳- اتابکی، تورج، *آذربایجان در ایران معاصر*، ترجمه کریم اشراق، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص۶۹

۴- روزنامه تبریز، سال ۱۷- شماره ۱۸ (۵ شهریور ۱۳۰۵)، ص۳-۲

۵- آل احمد، جلال، *در خدمت و خیانت روشنفکران*، تهران، مجید، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص۳۲۳

۶- مجیدی، موسی، *تاریخچه و تحلیل روزنامه‌های آذربایجان*، تهران، کتابخانه ملی ایران، چاپ اول ص۲۱۴

۷- خشونت و فرهنگ، *اسناد محرمانه کشف حجاب*، به کوشش مدیریت پژوهش اسناد ملی ایران، تهران، چاپ اول، ص۲۳

۸- ملازاده، حمید، *اطلاعات طبقه‌بندی شده حوادث آذربایجان*، تبریز، مهد آزادی، چاپ اول ۱۳۸۸